



در گفتگو با موسی غنی‌نژاد مطرح شد زوال بنیان‌های اجتماعی

از دهه چهل و پنجاه شمسی در کشور ما عده‌ای از روشنفکران ایده‌ای را مطرح کردند که بعدها به شعار انقلاب اسلامی تبدیل شد. و آن ایده «نه شرقی، نه غربی» بود. این شعار آن زمان این معنی را می‌داد که ما، به قول جلال آل احمد، سوای پیشرفتهای مادی و تکنولوژیکی غرب، همه چیز را در عرصه علوم انسانی خودمان داریم و نیازی به بیگانگان نداریم. آن‌ها این عقیده را داشتند که تمام تمدن مدرن چه در قالب لیبرالیستی غربی و چه در قالب کمونیستی شرقی شکست خورده است و باید دنیای جدیدی بر اساس آنچه خود داریم، ایجاد کنیم. این ایده در دو دهه منتهی به انقلاب سال 57 مطرح شد و به شدت در جامعه ایرانی نفوذ یافت که اوج آنرا در جریان انقلاب اسلامی میتوان مشاهده کرد. اصل بر این بود که ما باید تمدن جدیدی را برپا سازیم. اگر شعارهای انقلاب را هم بررسی کنیم متوجه می‌شویم که ایده مطرح این بود که ایران باید به ام‌القرای بلاد اسلامی تبدیل شود. آن‌ها حتی فراتر از این، معتقد بودند تمدن جدیدی که در ایران اسلامی در حال شکل‌گیری است باید مرکز جهان باشد.

یکی دیگر از بدعت‌گذاریهای مخرب آن دوران که تا کنون گریبان جامعه ما را گرفته و رها نمیکند اصرار بر این بوده است که «تعهد» بر تخصص اولویت دارد. ضرورت استفاده از تخصص در اداره امور کشور به عنوان تفکر «مادی» غربی زیر سوال رفت و به جای آن تعهد اولویت یافت و اینکه متخصص بدون تعهد باید کنار گذاشته شود. اما تعهد یعنی چه؟ این مفهوم در عمل معنای دیگری جز پایبندی افراد به باورهای رده‌های بالاتر اداری و نهایتاً صاحبان قدرت حاکم ندارد. متأسفانه تحت لوای این شعار تمامی تخصص‌های افراد

نادیده گرفته شد، متخصصان کنار زده شدند و جای آنها را «خودی»‌های به اصطلاح متعهد گرفتند. خودیها افراد مورد وثوق ردههای بالای اداری و نهایتا صاحبان قدرت سیاسی حاکم هستند. در این روند اولویت دادن به تعهد و سپردن کارها به دست خودیها، مشاهده کردیم که از اساتید برجسته دانشگاه گرفته تا نیروهای متخصص مشغول به کار در ادارات و حتی نظامیان نخبه جملگی تصفیه شدند. به این ترتیب، پس از انقلاب و در فرآیند تصفیه متخصصین «غیرخودی»، بدنه مدیریتی کشور از دانش و تخصص عملا تهی شد. طرفه اینکه مدیران جوان بی تجربه اما متعهد پس از مدتی کار که احیانا تجربه و تخصصی پیدا میکردند در بسیاری از موارد پس از دست به دست شدن قدرت سیاسی در میان جناحهای سیاسی مختلف، به بهانه عدم تعهد اغلب مشمول تصفیه میشدند! یعنی سیستم طوری عمل میکند که نتیجه نهایی آن کنار گذاشتن مستمر متخصصان، به هر صورت، و روی کار آوردن نیروهای «متعهد» و بی تجربه است.

سطح نیروهای تخصصی در ساختار دولتی و اداری، به ویژه در رده های بالاتر مسئولیتی، امروز بسیار نازل است. این وضعیت نتیجه روند بیش از چهل ساله گذشته در کشور ما بوده است. اگر نیروهای انسانی دولت‌های مختلف گذشته را بررسی کنیم می‌بینیم که هر دولتی به تدریج نیروهای غیر متعهد به خویش را به نحوی تصفیه کرده و همین امر منجر به آن شده است که به مرور سطح کیفی نیروهای تخصصی افول بیشتری کند. وقتی این روش و مشی را به نهادهای اقتصادی و اجتماعی دیگر تعمیم دهید متوجه می‌شوید که چرا جملگی نهادها و بنیان‌های جامعه رو به تخریب است.

امروزه مد شده است که برخی برای توجیه ناکامی‌ها و ناکارآمدی‌هایشان می‌گویند نئولیبرال‌ها نگذاشتند که ما سیاست‌های مورد نظر خود را اجرا کنیم! سوال من این است که در چهل و اندی سال گذشته چه افرادی بر سر کار بودند؟ با توجه به گزینش‌های سفت و سختی که برای ورود «خودی»‌ها به بدنه مدیریتی کشور وجود داشته چطور این نئولیبرال‌ها توانسته‌اند به مسئولان و مقامات کشور ما نفوذ کنند که اکنون مسئولیت همه مشکلات موجود به آن‌ها نسبت داده می‌شود؟ مطرح کردن این ادعاها نشان می‌دهد که

متاسفانه عقلانیت در میان برخی سیاسیون حاکم بر کشور رو به زوال رفته است.

مدام مقصر همه مسائل کشور دولت‌های قبل شناخته می‌شود و هر دولتی هم که بر سر کار می‌آید، ادعا می‌کند که می‌تواند خود به تنهایی مسائل را حل کند، با این حال در عمل می‌بینیم که این وعده‌ها قابل تحقق نیست و مدام بر مشکلات افزوده می‌شود. این چرخه در یک نقطه باید متوقف شود. باید مسئولان ما به این سوال پاسخ دهند که آیا اعتقادی به علم دارند یا نه؟ آیا باور دارند که باید مسائل مختلف کشور را با روشهای علمی حل کرد یا نه؟ اقتصاد علم است، تا وقتی این حقیقت را نپذیریم معضلات اقتصادی همچنان تشدید خواهد شد.